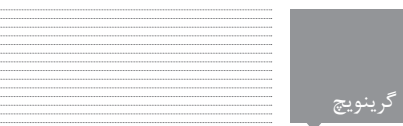


همشهری

صفحه آخر

بر رسیدم از طبیعی احوال دوست گفتم
فی بعدها عذاب فی قریبها السلامه

حافظ



صید بزرگ ترین ماهی قرمز جهان



اندی هکت ماهیگیر بریتانیایی موفق شد یکی از بزرگ ترین ماهی‌های قرمز جهان را صید کند. اندی پس از ۲۵ دقیقه گذراندن وقت برای ماهیگیری در دریاچه بلوواتر در شامپانی فرانسه، توانست این ماهی غول پیکر را که ۳۰ کیلوگرم وزن دارد صید کند.

ماهی قرمز به خودی خود قرمز نیست، بلکه ترکیبی از کپور چرمی و کوی است. این مرد ۴۲ ساله گفت: همیشه می‌دانستم که در آنجاست، اما هرگز فکر نمی‌کردم آن را بگیرم. وقتی ماهی را گرفتم می‌دانستم بزرگ است. گرفتن آن بسیار عالی و خوش شانسسی بود. اعتقاد بر این است که این ماهی بیش از ۲۰ سال سن دارد. اندی قبل از اینکه صید را سالم و به‌خوبی در دریاچه رها کند، برای عکس با صید ژست گرفت. سپس با یک فنجان جای جشن گرفت. پیش از این در سال ۲۰۱۹ بزرگ‌ترین ماهی قرمز جهان به وزن ۱۳ کیلوگرم توسط جیسون گوگ فیت ساکن مینه‌سوتا صید شده بود.

واحدهای جدید اندازه‌گیری



برای نخستین بار در بیش از ۳۰ سال گذشته، واژه‌های جدیدی به‌طور رسمی به سیستم بین‌المللی واحدها (SI) افزوده شده‌اند که «رونا»، «کونتا»، «رونو» و «کونکتو» نام دارند. این ۴ پیشوند جدید طیفی از اعداد را نشان می‌دهند که تاکنون نامی نداشت‌اند. هفته گذشته در کنفرانس عمومی اوزان و اندازه‌گیری‌ها، نمایندگان سراسر جهان رأی به معرفی ۴ پیشوند جدید در سیستم SI دادند. اکنون به‌طور رسمی ۱۰ به توان ۲۷ رونا و ۱۰ به توان ۳۰ کونتا نامیده می‌شوند. از سوی دیگر ۱۰ به توان ۲۷- و رونو و ۱۰ به توان ۳۰- نیز کونکتو نام گرفته‌اند. SI تا به حال از ۷ واحد اندازه‌گیری می‌ماند متر استفاده می‌کرد که می‌توان پیشوندهای مختلفی (مانند کیلو) به آن اضافه کرد تا مقدار کم یا زیاد این واحدها را نشان دهد.

انگل مر موز



قارچ انگلی مر موزی در سراسر دنیا وجود دارد که روی قارچ زامبی‌کننده مورچه‌قار می‌گیرد. دانشمندان برای اولین‌بار متوجه شده‌اند که قارچ زامبی‌کننده مورچه‌ها درواقع خود انگل‌هایی‌دارد که به‌فرایند تحت کنترل گرفتن این موجودات کمک می‌کنند. دکتر «ژائو آر‌الو‌خو» از باغ گیاه‌شناسی نیویورک که سال‌هاست به‌دنبال مورچه‌های زامبی می‌گردد، می‌گوید در طول این مدت متوجه رشد قارچ‌های سفید عجیبی روی قارچ زامبی‌کننده مورچه‌ها شده‌است. قارچ‌هایی که به قارچ‌های زامبی‌ساز حمله می‌کنند، کنترل کامل آنها را در دست نمی‌گیرند، اما از آنها تغذیه می‌کنند. در برخی موارد، قارچ دوم موجب اخته‌شدن قارچ اول می‌شود تا امکان پخش کردن هاگ‌ها وجود نداشته باشد، سپس آنقدر رشد می‌کند که کل قارچ میزبان را از بین می‌برد. البته دانشمندان می‌گویند با توجه به اینکه اطلاعات کمی در دست است، نمی‌توان نتیجه‌گیری‌های قطعی داشت. قارچ‌های زامبی‌ساز مغز مورچه‌ها را تحت کنترل گرفته و باعث می‌شوند این موجود لانه خود را ترک کرده و از درختان بالا برود. آنجا، مورچه یکی از برگ‌ها را گاز می‌گیرد، از آن آویزان می‌شود و آنقدر آویزان می‌ماند تا بارشد قارچ از پای‌آید. سپس عامل تهاجم، هاگ‌های خود را پخش کرده و به تولیدمثل ادامه می‌دهد.

کتابخانه

۸۰ سال از انتشار شعر «عقاب» سروده پرویز ناتل خانلری گذشت

لیک پرواز زمان تیزتر است

حیدر رضا محمدی، روزنامه‌نگار

در سپهر فرهنگ ایران، در سده گذشته، هر سال کتاب‌هایی به طبع رسیدند که تاریخ‌ساز شدند؛ آثاری ماندگار که یادگاری شدند برای نسل‌های امروز و فردا. در سلسله یادداشت‌های «کتابخانه»، تا پایان امسال، هر هفته، به یکی از این کتاب‌ها که سال ۱۴۰۱ انتشارشان چند دهه (بر مبنای مضرب ۱۰) گذشته است، می‌پردازیم تا به این سبب، هم یادی از آن اثر شود و هم نامی از خالق آن برده شود.

«عقاب» را وقتی در ۲۴ مرداد ۱۳۲۱ و با مطلع «گشت غمناک دل و جان عقاب/چو از دور شد ایام شباب» سرود، ۲۹ سال داشت؛ در اثنا جوانی و برنایی بود. تازه دست‌به‌کار تألیف ادبی شده بود و در یک دهه اخیر، دو اثر را ترجمه کرده بود؛ «دختر سروان» نوشته الکساندر پوشکین و «چند نامه به شاعری جوان» نوشته رابنر ماریا ریلکه و اتفاقاً همان دختر سروان هم بر او اثر گذاشت تا به سراغ گفت‌وگوی زاغ/کلاغ و عقاب برود. پرویز ناتل خانلری اما این سروده خود را به صادق هدایت تقدیم کرد که خودش درباره سبب آن، چنین گفته است: «بعضی اشخاص، حдس‌های مختلفی زده بودند اما مطالب این است، روزی که این شعر را ساختم، نخستین کسی که آن را از من شنید، صادق هدایت بود و آن‌قدر ذوق کرد که گفت: «باشو بریم بدیم یک جایی چاپ کنند». بعد با هم رفتیم اداره مجله مهر که گمان می‌کنم دکتر ذبیح‌الله صفا، سردبیرش بود. آنجا دادیم چاپ کنند و گویا در یکی از شماره‌ها چاپ و منتشر شد و ده‌هست نسخه هم «تیراژ پار» به ما ماند.»

این مثنوی ۸۱ بیتی که ۲۲ سال

مصیبت استر پتوکوک‌ها

دانشمندان –همانطایی که دور یک میز می‌نشینند و هر روز کشف تازه‌ای می‌کنند- به این نتیجه رسیده‌اند که «عفونت‌های باکتریایی دومین عامل مرگ‌ومیر در سراسر جهان است». یک روز رپ زدن قلب می‌شود نخستین عامل مرگ‌ومیر در جهان، یک روز دیگر تصادفات، یک روز هم کرونا آدم می‌کشد و می‌شود مهم‌ترین عامل فوت شدن. حالا عفونت‌های باکتریایی نشسته در رتبه دوم جدول مرگ‌ومیرهای جهانی و ما مانده‌ایم در مقابل «استافیلوکوکوس اورئوس» ها، «شریشیا کلی» ها، «استرپتوکوک پنومونیه» ها، «کلبسیلا پنومونیه» ها و «سودوموناس آئروژینوزا» ها که در واقع ۵ باکتری از ۳۳ باکتری هستند که نیمی از این مرگ‌ها را رقم می‌زنند. درست است که اسمشان خیلی سخت است و راحت توی ذهن نمی‌چرخد، اما مثل آب خوردن آدم‌ها را مبتلا می‌کنند و آمار مرگ‌ومیرها را بالا می‌برند. استافیلوکوکوس اورئوس یک باکتری معمول در پوست و بینی است اما عامل طیف وسیعی از بیماری‌هاست، در حالی‌که اش‌رشیشیا کلی معمولاً باعث مسمومیت غذایی می‌شود. جالب اینجاست که طبق تحقیقات دانشمندان،

خالصه‌اش اینکه بعد از بیماری‌های قلبی، آلودگی هوا، کرونا، آنفلوآنزا و تصادفات جاده‌ای، حواسکم باید به عفونت‌های باکتریایی‌هم باشد که یکپو یک اش‌رشیشیا کلی نرود توی معدو و روده‌مان و همه چیز را مختل کند یا یک استرپتوکوک پنومونیه قصد جانمان را نکنند.



یکی از بزرگ‌ترین خدمت‌های درویش خان، شاید ابداع در آمد باشد. تا قبل از آن نوازندگی در گروه نوازی با آواز شروع می‌شد، ولی بعدها وقتی که ارکسترهای ایرانی با سازهای بیشتری تشکیل شدند، نیاز به قطعه‌ای احساس شد که در شروع برنامه ذهن مردم را برای شروع ساز و آواز تنها آماده کند. این کار را درویش خان انجام داد. پیش‌درآمدهای درویش خان آن زمان آنقدر محبوب بودند

که وقتی کمپانی «هیز ماسترزرویس» صفحاتی از نوازندگی درویش خان را ضبط کرد و به ایران فرستاد، کاملاً شکست خورد، چون مردم منتظر پیش‌درآمدهای درویش خان بودند و کسی صفحاتی را که فقط ساز و آواز داشت، نمی‌خرد. درویش خان سال ۱۲۵۸ به دنیا آمد. پدرش اول اسمش غلامحسین بود. پدرش سه‌تار نواز بود و به خاطر همین پدرش را به مدرسه موزیک دارالفنون فرستاد. غلامحسین در کودکی شیپور و طبل کوچک می‌نواخت. پدر غلامحسین تکیه کلام عجیبی داشت، هر کسی را که می‌خواست صدا کند – حتی پسرش را – می‌گفت درویش. درویش روی غلامحسین ماند و شد غلامحسین خان درویش فقط درویش خان. بعدها درویش بهترین شاگرد حسینقلی خان شد. شبی حسینقلی در حضور شاهزاده شجاع‌السلطنه – پسر ناصرالدین شاه – سباز می‌زد. بعد اجازه خواست تا غلامحسین ساز بزند. ساز غلامحسین آنقدر مورد توجه شجاع‌السلطنه قرار گرفت که او را جزو نوازندگان مخصوص قرار داد اما درویش این را دوست نداشت. کمی بعد از سمت‌اش استعفا داد. درویش خان شیوه آموزشی ویژه‌ای داشت و به شاگردانی

بوک مارک

پسری با پیژامه راه‌راه

جان بوین

چیه؟»
پسرک، طوری که انگار اسمش رایج‌ترین اسم دنیاست، گفت: «شمونل. اسم تو چی بود؟»

برونو گفت: «برونو».

شمونل گفت: «هن تا حالا همچین اسمی نشنیده‌ام».

برونو گفت: «هن هم هیچ وقت اسم تو نشنیده بودم». برونو در این باره فکر کرد و باخود تکرار کرد «شمونل». از اهنگ این اسم خوشم می‌آید. شمونل. وقتی این اسم را می‌گویم

انگار صدای بامی‌آید».

شمونل گفت: «برونو» و سرش را با خوشحالی تکان داد. «بله، من هم اسم تو را دوست دارم. مثل کسی به‌نظر می‌آید که بازوهایش را می‌مالد تا گرم شود.»

برونو گفت: «هن تا حالا کسی را ندیده‌ام که اسمش شمونل باشد.»

پسرک گفت: «این طرف اسم خیلی‌ها شمونل است، شاید صدها نفر. کاش اسمی داشتم که فقط مال خودم بود.»

برونو گفت: «هن هرگز کسی را ندیده‌ام که اسمش برونو باشد. البته به جز خودم. فکر کنم که فقط من یکی برونوام.»

شمونل گفت: «پس خیلی خوش شانس».

دیالوگ

فریاد

سهراب: من رفتم سربازی که برم جنگ.

بابام خرج کرد که من تهرون بمونم. حتی

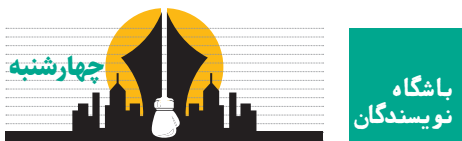
برام پرورنده ساخت. می‌فهمی، پرورنده که بعداً همون پرورنده باعث شد که من

دانشگاه نهم. باباش حرف نزدم تا مریض شد. به شب گفت دانشگاه رفتی بهتر

از این بود که کشته بشی. خلاصه نذاشت من برم جنگ. آدم سرباز باشه، جنگ

باشه، اما نه‌را روحیم ناخوش شد. همه با یک عقیده نمی‌رن جنگ، حتی اونایی

که عقیده به جنگ ندارن. اما وقتی رفتن، صاحب یه عقیده می‌شن.



باشگاه نویسندگان

پرسه در معماری و ادبیات ۸

ناگهان تلمیح

علی اکبر شیروانی نویسنده



وسط فرودگاه یکن بودیم و از آن حرف‌هایی‌بود که بی‌هوا گفته می‌شود و تا سال‌هایی‌دلیل تکرار

می‌شود. از آن حرف‌هایی بود که وضعیت انضمامی دارد و

تادر موقعیتش نباشی، حرف ساده و پیش پا افتاده‌ای است.

در فرودگاه بزرگ و عریض و قدیمی یکن بودیم با تنی چند

از دوستان. دوستان اهل سفر بودند و فرودگاه‌های کوچک

و بزرگ دیگری را دیده بودند؛ من هم. حالا و آنجا دوست

عزیزی داشت فرودگاه یکن را با چند فرودگاه دیگر مقایسه

می‌کرد و از عظمت و زیبایی آن می‌گفت که من ناگهان

گفتم: «بالاخره داریم درباره دومین اقتصاد جهان حرف

می‌زنیم.» این بالاخره‌ای که گفته بودم از آن چیزهایی

شد که هنوز و بعد از چند سال تکیه کلام و اسباب خنده

آن جمع دوستانه است. «بالاخره داریم درباره هوای

سرد حرف می‌زنیم»، «بالاخره داریم درباره کتاب حرف

می‌زنیم.» و هر موضوع دیگری می‌تواند بین «بالاخره داریم

درباره» و «حرف می‌زنیم» قرار بگیرد. بیان من که کمی هم

برخورنده بود، امری بدبینی را به رخ طرف مقابلم کشانده

بودم و قصد البته این نبود؛ در پس حرفم فقط تلمیحی

بود از تجربه‌های اندکی که هر کدام از ما در دیدن جاها

و بناهای مختلف داشت و حالا همان تجربه‌ها را بیرون

کشیده بودیم برای توصیف و تحلیل فرودگاه.

آن موقعیت تلمیحی، موقعیتی که همواره در کار معمارانه

رخ می‌دهد، نه فقط در توصیف مکان معماری، در اساس

کار معماری نهفته است. ادبیات اینجا آشکارا از معماری

دستگیری می‌کند و به کمکش می‌آید. ادوارد ویتترز،

پژوهشگر هنر و معماری، در کتاب زیبایی‌شناسی و

معماری می‌نویسد: «ادراک اثر معماری نییادی است

برای تجربه تخیل محور. در وهله اول، ادراک آن چیزی

است که پیش روی ما قرار دارد، یعنی ساختمان، آنچنان

که هنگام گشت‌وگذار پیرامون آن یا هنگام سکونت در آن

دیده می‌شود. سپس کیفیات تلمیحی را داریم که توسط

اثر هنری که بدان خیره می‌شویم، به ذهن متبادر می‌شود.

این کیفیات را می‌توان به تجربه‌خود ربط و اختصاص داد.»

تجربه‌های ما انباشت می‌شود و جایی در بنایی و ساختمانی

خودش را نشان می‌دهد و جایی دیگر در قالب کلمات و

ادبیات. تلمیح با گوشه چشم نگریستن آثار معماری و

ادبیات همواره با ماست. البته آنچه معماری و ادبیات را از

ضرورت زیستی به هنر می‌کشاند، نوع فهم و تعامل با آن

تجربه‌هاست. امروزه هیچ معماری نمی‌تواند فرودگاهی

بسازد بی آنکه نگاهی به دیگر فرودگاه‌های جهان داشته

باشد و این امر گویی چنان ضروری است که بالاخره داریم

درباره پرسه در معماری و ادبیات حرف می‌زنیم.

همین چند دهه پیش و در آستانه انفجار وسایل ارتباط

جمعی، براساس موقعیتی مشابه فرودگاه یکن، دان دالیو

رمانی نوشت به اسم بر فک. بر فک برای من شبیه این

است که در ساختمان بسیار عظیم ایستاده‌ایم که سقف

بسیار بلندی از شبکه‌های مجازی دارد و ستون‌هایی از

خبرگزاری‌های رنگارنگ و دیوارهایی از ویدئوها و صوت‌ها.

تجربه‌ای آن زمان دالیو از تکنولوژی ارتباط جمعی داشت

به مرحله هنر می‌رسید و لاقال تاکنون اثری کم‌نظیر

باقی می‌ماند. بر فک اثری ادبیی در مذمت مصرف‌گرایی

نیست، چنانچه برخی منتقدین ادبی گفته‌اند، توصیف

و تحلیلی است از زیستن در جهان رسانه‌ها؛ جهانی که

رسانه می‌سازد و ما در آن به تماشا نشسته‌ایم. مصرف و

کالا هم بخشی از آن جهان رسانه‌ای می‌شود؛ همانطور که

سیاست و اقتصاد و فرهنگ و همه مظاهر زندگی. همان قدر

سرد و بی‌روح که گفته بودم «بالاخره داریم درباره دومین

اقتصاد جهان حرف می‌زنیم» دان دالیو و مانشر را اینطور

تمام می‌دند. «فقره‌های سوپرمارکت را از نو چیده‌اند. یک

روز بدون اعلان قبلی این‌س کار را کردند. ... ۱. اولی نهایتاً

آنچه می‌بینند یا فکر می‌کنند می‌بینند اهمیتی ندارد.

پایانه‌های خرید مجهز به اسکنرهای هولوگرافیک که

بدون خطا رمزهای دودویی تکت‌تک اقلام را می‌کشاید. این

زبان امواج و تشعشع است یا زبان گفت‌وگوی مردگان با

زندگان. و این جایی است که با هم انتظار می‌کشیم. فارغ

از سن. چرخ‌دستی‌ها مان پر از اجناس رنگین. صفی که با

حس رضایت آرام‌جلو می‌رود بهمان فرصت می‌دهد جلد

مجله‌های زرد روی قفسه را نگاهی بیندازیم. هر آنچه مورد

است. قصه‌های اتفاقات فراطبیعی و موجودات فرازمینی.

ویتامین‌های جادویی، درمان سرطان، علاج چاقی، کیش

مشاهیر و مردگان».

فراخوان

بی تعارف و تکلف، مثل همین متن کوتاه که می‌بینید. ما منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه‌هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراحی هم هستید جایتان اینجا محفوظ است. متن با طرح تان که آماده شد یک تماس با شماره ۲۳۰۲۳۶۳۶ بگیرد تا برای رساندنش به ما، راهنمایی تان کنیم.

